



گفت و گو با ابوالقاسم طالبی، فیلمساز و روزنامه‌نگار

فیلم‌سازی برای دفاع مقدس توفیق است

پرسشنامه

ذبیح‌الله رحمانی

برای بررسی و مرور سه‌دهه سینمای بعد از انقلاب، بخش مهمی که بی‌تردید نباید از آن غافل بود، نقش بچه‌مسلمان‌ها در مواجهه و دست‌وپنجه نرم کردن با هنر هفتم است. چه، آن‌ها بودند که حلقه واسط میان متولیان و جامعه سینمایی قرار می‌گرفتند؛ خواه در مقام هنرمند، خواه در مقام کمک‌کار متولیان و خواه در جایگاه یک علاقه‌مند با ترکیبی از همه این‌ها.

ابوالقاسم طالبی به‌خاطر خاستگاه اجتماعی، سیاسی و مذهبی‌اش و نیز پرداختن توانان به فیلم‌سازی و ژورنالیسم سینمایی و گذشته از آن نقشی که در اداره سینمای ایران داشته است، از هر نظر آدم مناسبی برای بررسی سینمای این سی سال است. این گونه است که بیشینه زبستی و روند علاقه‌مندی او به این هنر را تحت عنوان «بچه‌مسلمان‌ها و سینما» آورده‌ایم. هر چند که گفت‌وگوی ذبیح‌الله رحمانی با طالبی، به علت دلی‌مشغولی قدیمی این فیلم‌ساز و روزنامه‌نگار بیش‌تر به تحلیل سینمای دفاع مقدس گذشته است؛ ژانری که به هر حال بخش مهمی از سینمای این سی سال را تشکیل داده است. این دو مطلب را بخوانید.



در تمامی این سال‌ها - سه دهه پس از انقلاب - گروهی از دل فیلم‌سازان بیرون آمده‌اند که دغدغه ساختن فیلم‌های جنگی و یا به عبارت دیگر فیلم‌های دفاع مقدس را در سر می‌پرورانده‌اند. می‌خواهیم بدانیم که تعریف شما، به عنوان یکی از اعضای این گروه‌ها، از سینمای دفاع مقدس چیست؟

سینمای دفاع مقدس یک معادله چند مجهولی است. روایتی که از سینمای دفاع مقدس نشان داده می‌شود باید هوادار دفاع باشد و گرنه آن فیلم جزء ژانر دفاع مقدس محسوب نمی‌شود. فیلمی جنگی را که از مضمون جنگ سود می‌برد، حتماً نمی‌توان یک فیلم سینمای دفاع مقدس به حساب آورد. خصوصیت فیلم‌های دفاع مقدس، هواداری از ارزش‌های دفاع مقدس است. البته شاید دیدگاه‌گرفته‌های هم وجود داشته باشد مبنی بر این که پس چرا به زرمندگان دفاع مقدس اهمیتی نمی‌دهید؟ چرا جغرافیای دفاع مقدس در حال از بین رفتن است؟ چرا یک موزه جنگ وجود ندارد؟ و دهها سؤال دیگر. ولی زاویه دوربین و نوع نگاه سازنده باید از نوع هواداری باشد و از یک نگاه دلسوزانه بهره‌بردار؛ نه از نگاه توأم با تخطئه. اگر این فیلم از ساخت‌وساز قوی برخوردار باشد، بر عظمت دفاع مقدس می‌افزاید و در غیر این صورت به آن لطمه می‌زند.

شاید فیلمی به لحاظ نگاه شما جزء ژانر دفاع مقدس قرار نگیرد، ولی جزء فیلم‌های دفاع مقدس به حساب آید. در این حالت، اصلاحات هرمنوتیک مخاطب یا هرمنوتیک مؤلف معنا پیدا می‌کند؛ به این شرح که من به عنوان مؤلف می‌فهمم که نظر مؤلف چیست و مخاطب از این نظر چه برداشتی دارد. به هر حال نمی‌توانیم فیلمی را در ژانر دفاع مقدس به حساب آوریم که نوع نگاهش علیه اهداف دفاع مقدس باشد.

با این حساب بنا بر تعریف شما از آمار کل فیلم‌های ساخته شده با موضوع جنگ و دفاع مقدس فقط بیست سی فیلم در این ژانر قرار می‌گیرند و سایر فیلم‌ها فاقد آن ارزش‌هایی هستند که به آن معتقدیم. حالا به نظر شما چه کار باید کرد؟

من به تعریف شما اعتقادی ندارم. این گونه نیست که بتوانیم فقط ده درصد فیلم‌های ساخته شده با موضوع دفاع مقدس را در این تعریف بگنجانیم. دفاع مقدس یک طیف نوری بزرگ است. یک رنگ نیست، بلکه طیفی از همه رنگ‌هاست. وقتی از کلمه هواداری سخن به میان می‌آید، زیرمجموعه‌های بسیاری را شامل می‌شود. با این تعریف حتی فیلم «ژانس شیسه‌های» هم دارای نگاه هوادارانه است. ممکن است برخی فکر کنند که بر علیه دفاع مقدس است،

روایتی که از سینمای دفاع مقدس نشان داده می‌شود باید هوادار دفاع باشد و گرنه آن فیلم جزء ژانر دفاع مقدس محسوب نمی‌شود

طالبی از زبان خودش

بچه مسلمان‌ها و سینما

من ابوالقاسم طالبی، متولد ۵ اردیبهشت ۱۳۴۰ در روستایی از توابع لتجانان استان اصفهان هستم. خانواده‌ام کشاورز بودند. دوره ابتدایی را در روستای خودمان گذراندم. آن موقع معلم کلاس‌های ما از سپاهیان دانش بودند. سال اول راهنمایی را در مدرسه هدف چهارراه کرمانی و سال دوم را در مدرسه ارژنگ گذراندم. همان سال بود که خانواده‌ام به اصفهان نقل مکان کرد. تا زمان انقلاب در خیابان رکن‌الدوله ساکن بودیم. در آن خیابان مسجدی وجود داشت به نام رضوی که به پایگاه فعالیت‌های انقلابی ما تبدیل شده بود. حمله به پلیس از جمله برنامه‌های ما تا پیروزی انقلاب بود. این مسجد شهدای زیادی تقدیم به انقلاب کرد. مسؤلیت

عملیات بسیج نیز یکی دیگر از کارهای من بعد از پیروزی انقلاب بود. به علاوه در باشگاه ورزشی والعصر عضو شدم. تفکر حزب‌اللهی در فعالیت‌های این باشگاه ورزشی‌های رزمی موج می‌زد و همین مرکز، محلی برای تربیت هسته اصلی مدیران آینده ورزش کشور شد. ما به دنبال شهادت شهید قوچانی، از ورزش دشت شستیم و با شروع جنگ تحمیلی، به جبهه رفتیم. در سال‌هایی که دانش‌آموز بودم یکی از دکه‌هایی را که روزنامه‌های متناقضین را توزیع می‌کرد پس گرفتیم. اما شهرداری بچه‌های ما را از آن جا اجراج کرد، به این بهانه که اجاره دکه ماهی پانصد تومان است یا شما باید بپردازید یا دکه را اجاره می‌دهیم به کس دیگری. من هم اجاره دکه و اداره آن را قبول کردم و شدم روزنامه‌فروش. این واقعه در اواخر سال ۱۳۵۹ اتفاق افتاد. قدرت بیان و پرچانگی من از آن زمان یعنی همان سال‌های انقلاب خیلی بالا بود. به یاد دارم کتاب «تکیه بر مذهب» نوشته مرحوم شریعتی را سی بار خواندم تا بفهمم چه می‌خواهد بگوید. در کتاب‌های شریعتی اشارات زیادی به انواع و اقسام «اسم»‌ها

این که بچه‌های جنگ گروگان‌گیری می‌کنند و چهره خشنی از آن‌ها به مخاطب نشان داده می‌شود، اما به نظر من این قضاوت عادلانه‌ای نیست. باید بفهمی فیلم‌ساز وقتی از عباس و حاج‌کاظم صحبت می‌کند می‌خواهد از آن‌ها جانبداری کند یا آن‌ها را بکوبد. به نظرم وقتی این فیلم را ملاحظه می‌کنی به یک طیف رنگ برخورد می‌کنی که در حال دفاع از ارزش‌هاست. این ارزش‌ها، خود بچه‌های



دفاع مقدس‌اند. این که در یکی از سکانس‌ها گفته می‌شود: «همیت ملی من این رگ عباسه، اما اهمیت ملی شما بی‌بی‌سی‌یه»، دقیقاً در هواداری از بچه‌های جنگ است. به نظر من حدود بیست درصد فیلم‌های ساخته‌شده با موضوع دفاع مقدس در این ژانر نمی‌گنجد، و سازنده‌های آن‌ها هم مشخص‌اند، شاید بتوانیم اصطلاح انقلابی‌های شرمگین یا جنگاوران شرمگین را برای آن‌ها به کار ببریم. آن‌ها می‌خواهند به‌نوعی گذشته خود را نفی کنند، پس در فیلم‌های خود نکاتی را می‌گنجانند که در جرگه همان بیست درصد جای می‌گیرند. عده‌ای هم دوران جنگ را ندیده‌اند، پس نمی‌توانند آن را روایت کنند. می‌آیند از موضوع دفاع کنند؛ آن قدر بد عمل می‌کنند که به ضد خودش تبدیل می‌شود.

با احتساب گفته‌های شما هشتاد درصد فیلم‌های ساخته‌شده در ژانر دفاع مقدس را می‌توان پذیرفتنی دانست، ولی چرا بیش‌تر این فیلم‌ها با مخاطبان خود آن‌گونه که باید و شاید ارتباط برقرار نمی‌کنند؟

دو بحث مجزا مطرح است، این که اصلاً فیلم خوب وجود دارد؟ یا این که مخاطب، این فیلم‌ها را نمی‌پذیرد. مسأله ما مخاطب‌شناسی است. این که مخاطب به چه فیلمی علاقه‌مند است؟

نخست این که باید بپذیریم این‌جا ایران است و دیگر این که وقتی چیزی به پایان رسید یعنی دیگر تمام شده است. بیان دیگر این که این‌جا آخر دنیا است. هر فیلمی که ساخته می‌شود سازنده آن می‌گوید: «ای کاش این قسمت از فیلم را این‌گونه ساخته بودم». خوب، وقتی انسان احساس می‌کند که به آخر رسیده که هنر تمام می‌شود.

به‌طور حتم روزگاری خواهد آمد که تکنولوژی ساخت فیلم آن قدر پیشرفت می‌کند که در باور ما نمی‌گنجد. ممکن است در این تکنولوژی جدید روح هنری کم‌تر دمیده شود و فاز صنعتی بودن آن بیش‌تر احساس شود.

صنعت یعنی این که شما یک ماده خام را به ماده‌ای تبدیل کنید که قابل خرید و فروش باشد. مثل استخراج آهن از سنگ‌آهن و تبدیل آن به ورقه اتومبیل. سینما هم همین حالت را دارد؛ عده‌ای به وجه صنعتی آن اهمیت می‌دهند و عده‌ای به وجه معنوی‌اش. برخی، هر دو مقوله را خوب می‌شناسند و بعضی دیگر، از هیچ‌یک از دو مقوله سررشته‌ای ندارند. شهید آوینی می‌گوید: «هر ابزاری که وارد کشور ما می‌شود با خودش پیامی را حمل می‌کند و ما نمی‌توانیم ابزار بی‌پیام را قبول کنیم». ابزار عقیده من این بود که می‌توانیم از این ابزار به صلاح‌دید خودمان استفاده کنیم. شهید آوینی می‌گفت: «ابزار شکل دارد، یعنی هر چه را که داخلش بریزی به همان شکل در می‌آید،

رسیدند. فرمانده بعدی ما باقر شازندی بود. من، باقر و رسول در دوره سه بستج اصفهان با هم بودیم. در شب واقعه هفتم تیر، من در یادگان قدیر اصفهان دوره آموزشی خود را می‌گذراندم. در عملیات «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا»، مأموریت بدافند را به من محول کردند. آقای رحیم‌صفوی بر اثر اصابت گلوله به زیر چشمش زخمی شده بود. گلوله از آن طرف سرش بیرون آمده بود. در روزهایی که سر می‌بردیم که چندین تن از بزرگان مملکت از جمله شهید چمران و شهید بهشتی از میان ما رفته بودند و مقام معظم رهبری نیز مورد سوء قصد قرار گرفته بودند و خلاصه اوضاع روحی بچه‌های حزب‌اللهی مساعد نبود. در جبهه به منطقه دارخوین اعزام شدیم. نمی‌دانم از آن منطقه به بچه‌های اصفهان که مسؤولیت محورش را «شهید بالائی» برعهده داشت واگذار شده بود. در عملیات فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا شرکت داشتم و بعد از اتمام آن، برای امتحانات مدرسه به اصفهان برگشتم. در آن روزها حال و هوای قصه‌نویسی هم پیدا کرده بودم، هر چند نوشته‌هایم قابل چاپ نبودند. روزنامه‌فروشی، جبهه، درس خواندن و قصه‌نویسی ما را بگنارید

شده است. کسی که کتاب‌های ایشان را مطالعه می‌کند باید با ده‌ها مکتب آشنا باشد. جالب این‌جاست که من در آن سن و سال از الفاظی مانند ماتریالیسم، سوسیالیسم، کاپیتالیسم هیچ درک و شناختی نداشتم، ولی با این حال کتابی مانند «پدر، مادر، ما متهمیم» را خواندم. به‌علت توانایی‌های خاصی که در فن بیان و گفت‌وگو داشتم، و با انگیزه‌ای که کار روزنامه‌فروشی در من ایجاد کرده بود، تصمیم گرفتم شب‌ها به تحصیل ادامه دهم. شب‌ها درس می‌خواندم و روزها روزنامه می‌فروختم و کارهای انقلابی می‌کردم. حملات شبانه هواپیماها به شهرمان و خاموشی‌هایی که پیش می‌آمد، آخر سر کلاس‌های ما را هم به تعطیلی کشاند. در سال ۱۳۶۰، به دوره سه بستج فرماندهان گردان امیرالمومنین (ع) پیوستم. عباس قربانی که از بچه‌های محل ما بود به فرماندهی گردان ما منصوب شد؛ یعنی گردان امام علی (ع) در لشکر امام حسین (ع). او بعدها به درجه رفیع شهادت نائل آمد. جای او در بست فرماندهی را برادرش، نادعلی، برعهده گرفت. نادعلی شهید شد و پسرعمویش که دامادشان هم بود این مسؤولیت را عهده‌دار شد. از خانواده قربانی، چهار برادر همگی به شهادت

روزگاری خواهد آمد که تکنولوژی ساخت فیلم آن قدر پیشرفت می‌کند که در باور ما نمی‌گنجد. ممکن است در این تکنولوژی جدید روح هنری کم‌تر دمیده شود و فاز صنعتی بودن آن بیش‌تر احساس شود



ولی من می گفتم می توانیم این ظرف را آن گونه که می خواهیم شکل بدیم. قصد قیاس خود با شهید آوینی را ندارم، فقط نظرم را عنوان کردم. بعدها او گفت: «چون جهان در تسخیر انسان مذهب است، اگر بخواهد از دیوار رد می شود. دستش را داخل دیوار فرو می برد، کفش هایش جلوی پایش جفت می شود».

انسان اگر مذهب شد می تواند سینما را به تسخیر خودش درآورد و حرف خودش را در سینما به کرسی بنشاند و از این رو می گوید: «حالا آن انسان مذهب را پیدا کن تا برود پشت دوربین بایستد».

من خودم را مثال می زنم که آلوده به این جریان هستم: می خواهی اتفاقات بزرگ ترین جنگ تاریخ معاصر را روی پرده بیاوری. آن معنویستی که انسان ها را با یک جهش بلند به خط مقدم جبهه می کشاند تا شهودی را ببیند که قابل گفتن و تصویر کردن نیست. مگر می توان بدون فهم این شهود آن ها را لمس کرد و به تصویر کشید. به قول شهید آوینی: «باید یک تهنشینی در خودت ایجاد شود و بعد آن تهنشینی از تو بیرون برتواد تا بشود عمل تو».

تا این حرکت انجام نشود که اتفاقی نمی افتد. برای همه اهالی جبهه و جنگ که این واقعه حادث نمی شود. کسانی بودند که پس از جنگ دچار وسوسه های چندرنگی دنیا شده اند، خانه، اتومبیل، مناصب همه این زیبایی ها انسان را به فراموشی می کشاند.

زیبایی، جبهه را محو می کند. خدا را از یادها می برد. زیبایی شب های جبهه به فراموشی سپرده می شود. کسی را بیمه نکردند و کارت گارانتی هم به کسی ندادند.

طلحه و زبیر، طلحه الخیر و سیف الاسلام لقب گرفتند، ولی برای مطامع دنیوی و شخصی رودرروی امیرالمؤمنین ایستادند.

ما در آن زمان تعدادی جوان بودیم با تحصیلات و مطالعات مشخص. کسی هم از حوزه علمیه و درس عرفان برنخواست که بخواهد پشت دوربین قرار بگیرد. دوربین و سینما هم که به نکبت خودش گرفتار است، نکبتی که به همراه خودش از غرب آورده است.

منظور تان از این نکبتی که با خودشان همراه دارند چیست؟

یعنی شما در فیلم های غربی ملاحظه می کنید که آن ها در هر جایی که کم می آورند به مسائل جنسی و خشونت می پردازند. در حال حاضر هم که با استفاده از جلوه های ویژه رایانه ای مخاطبان خود را مسحور می کنند.

در چنین فضایی حرف هایی زده می شود که بیان پیامبران الهی است و پس از ۱۴۰۰ سال هم از دهان سیدی دیگر به نام امام خمینی (ره) زده می شود تا به گوش عده ای برسد. عده ای از این مخاطبان عوام بودند. عوامی که به دنبال مسائل عرفانی، فقهی، قال الصادق، قال الباقر،

کنار ماجرای بنی صدر که در دانشگاه ها علیه انقلاب دسیسه می کرد و جیبی ها و منافقین نیز در داخل کشور مشکل درست کرده بودند. در همان شرایطی که قلم به دست گرفته بودم و می نوشتم، گروهی با جهان بخش سلطانی در اصفهان قصد داشتند نمایش نامه ای را به روی صحنه بیاورند.

برادرم به عنوان پرستار در دانشگاه پزشکی اصفهان کار می کرد. ضمن این که از اعضای انجمن ایلامی آن جا نیز بود. حدود سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ بود که نمایش نامه ای را برای خواندن و اجرا به من داد. پس از خواندن متوجه شدم که متن خیلی «جیبی» است. آن را تغییر دادم و حتی نامش را هم عوض کردم. جهان بخش سلطانی به عنوان کارگردان و من هم به عنوان نویسنده آن نمایش را اجرا کردیم. برادرم و همسر سلطانی نیز دیگر بازیگران آن بودند.

کم کم به اجرای نمایش علاقه مند شدم. در سال ۱۳۶۶ «درد جامعه ما» را نوشتم و اجرا کردم. پس از آن هم یک فیلم ۱۶ میلی متری تحت عنوان «تر و خشک» ساختم. در کنار این ها از اوایل دهه شصت به مدت دو سال در کردستان حضور داشتم. بعد به جبهه های جنوب رفتم و دوباره به کردستان

صدرالمآلهین شیرازی، شیخ اشراق، شیخ صدوق و ابن سینا نبودند. آن ها مسلمان چنان چه بودند و امام حسین (ع) را هم دوست می داشتند. رسیدن به قله های کمال تدریجی است و گرنه چنان چه از من بپرسید که چرا در فیلم های این روند را نشان نمی دهی، پاسخ می دهم که حتی اسپیلبرگ هم نمی تواند این موارد را نشان دهد. این مشمول گذر زمان است. قدم های نخست را من برمی دارم و به تدریج عده ای می آیند تا کار ناقص مرا کامل کنند. شاید چند نسل باید بگذرد تا این تکامل شکل بگیرد و شما انتظار دارید هر فیلمی با موضوع دفاع مقدس

سر ذوق تان بیاورد. خوب، این گونه نیست، باید آن ارتباط برقرار شود، آن تهنشینی به وجود بیاید. این حرکت باید در متن حاصل شود.

ببینیم سر صحنه های فیلم برداری چه اتفاقاتی می افتد؟ روح معنوی داشتن خیلی تأثیر گذار است. مثل این که بخواهی برای امام حسین (ع) شعر بگویی. اگر وارد می خانه یا کافه و کبابه شوی، می توانی چنین حسی به دست بیاوری که برای سالار شهیدان کربلا شعر بگویی؟ قطعاً نمی توانی.

سینمای ما هم به چنین محیطی دچار شده است. باز هم خیلی مریدیم که در خصوص دفاع مقدس فیلم می سازیم. الان سینمای دفاع مقدس حالت دکان و بازار پیدا کرده است. آن ها که می خواهند وارد فضای سینمای ایران بشوند، اول ریش می گذارند و بعد وارد این عرصه می شوند. طرفه فیلم اولش را هم می سازد. موضوع آن هم جنگ و دفاع مقدس است، ولی کسی او را به یاد نمی آورد. پس از ساخت فیلم اولش هم وارد فضای تجاری سینمای ایران می شود و به مسیر تازه دیگری می رود.

راه خودمان را گم کرده ایم. می خواهیم جورج بوش، رایس، بلر، جشنواره کن، تورنتو را داشته باشیم و جمال امید هم از دستمان راضی باشد، بنیاد سینمایی فارابی هم راضی شود. به شرف الدین

بر گزینم. و یک سال ونیم در شهرستان سفر مشغول به خدمت شدم. در آن جا مسئول پذیرش، پرسنلی و در آخر مسئولیت عملیات را برعهده داشتم.

در کردستان چند قصه نوشتم که نام یکی از آن ها «پسر کرد مسلمان» بود. در سال ۱۳۶۲ هم ازدواج کردم. پس از ازدواج داستان ها را به همسرم دادم تا به خط خوش باز نویسی کند و پس از نگارش آن ها را به مسابقات و جشنواره های مختلفی می فرستادم. در جشنواره های داستان نویسی و نمایش نامه نویسی آن سال ها - ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲ - مقام اول، دوم و سوم را به دست آوردم که جوایز آن دیپلم افتخار و سکه بهار آزادی بود و در آن سال ها کمک خوبی برای زندگی ما محسوب می شد.

پس از آن نمایش نامه ای به نام «آینه تنگتری ها» را نوشتم که به کارگردانی آقای کشانی اجرا شد. مضمون این نمایش نامه به روند زندگی اهالی تنگتر می پرداخت. در این سال ها به عنوان هنرمندی تدریس شناخته می شدم. دیگر شرایط زندگی در اصفهان برایم مساعد نبود. در سال ۱۳۶۷ و همزمان با بیماری و رحلت حضرت امام (ره) مشغول ساخت یک فیلم ۱۶ میلی متری شدم. این فیلم

الآن سینمای دفاع مقدس حالت دکان و بازار پیدا کرده است. آن ها که می خواهند وارد فضای سینمای ایران بشوند، اول ریش می گذارند و بعد وارد این عرصه می شوند

می‌خواستند شناخته و به لحاظ مالی قدرتمند بشوند؛ ولی وقتی به آن سمت رفتی دیگر نمی‌توانی بازگردی. زمانی نوشتم که کار کردن برای دفاع مقدس مانند به جبهه رفتن است، توفیق می‌خواهد. و عده‌ای پاسخ دادند: «این توفیق‌ها ارزانی شما». در چنین فضایی است که فلان فیلم‌ساز می‌گوید من برای دفاع مقدس فیلم نمی‌سازم؛ و پاسخ ما این است که خوب بساز.

در همان مقاله نوشتم: «آقای حاتمی‌کیا، توفیق داشتی که برای جبهه فیلم بسازی. حال اگر در ژانر دیگری می‌خواهی فیلم بسازی بساز. اگر خداوند دوباره توفیقش را شامل حال شما کرد، برمی‌گردد و اگر چنین اتفاقی نیفتاد بر نمی‌گردد. تو منتی بر دفاع مقدس نداری، و دفاع مقدس بر همه ما منت دارد. انسان‌ها بر هیچ پیغمبری منتی ندارند که مثلاً به او بگویند پیش خداوند و ملائک خرسند باش که بنده‌ای مثل من داری. خداوند می‌فرماید برو سرت را به خاک بمال که تو را هدایت کردم، و شکر گزار باش.»

دفاع مقدس و فیلم دفاع مقدس هم همین‌طور است. یک مستند جنگی بساز یا شهیدی را به تصویر بکش تا این آثار از قاب تلویزیون و تصویر اثر گذار شود و قلبی را تسخیر کند. همین برای شما کافی است.

قرار نیست صف ببندند و وقتی بلیت گیر نیابند سینما را به آتش بکشند. ما دچار مدرنیته شده‌ایم. سینما به صف تبدیل شده است. در بحث صنعتی‌شدن سینما آن که بیش‌تر بفروشد، بهترین است و جایزه می‌گیرد. می‌گویم به این دلیل از فضای سینمای دفاع مقدس دور می‌شوند که توفیقش برای آن‌ها نیست. این افراد همان‌هایی هستند که جمهوری اسلامی، بستری را برای‌شان فراهم کرده است تا فیلم بسازند، ولی وسط فیلم‌ها کاری می‌کنند که این فیلم را نتوانیم جزء فیلم‌های دفاع مقدس به حساب آوریم. این کار به چه کسی ضرر می‌رساند؟ من، نیچه و دکارت و جان لاک را قبول ندارم. حال وقتی یک نفر از نوجه‌های غرب برای من کف بزند و در نشریه‌ای از من تجلیل کند و جایزه خوبی هم بدهد، من باید بدانم چه چیزی را در عوض از دست‌دادن چه چیزی به دست می‌آورم. شاید بیست سال بعد، قلب آدمی هنگام دیدن فیلم من تسخیر شود. قرار بر این نیست

که موج‌موج جامعه را تحت تأثیر قرار دهیم تا پس از بیرون آمدن از سالن‌های سینما فریاد بزنند زنده‌باد دفاع مقدس. هدایت فوجی نیست. ممکن است عده‌ای رستگار شوند و فوجی را رستگار کنند. حالا نگاه دیگری به سینما می‌اندازیم. سینما صنعت است و باید چراغش روشن بماند. این یک حرفه است. برای حرکت آن باید بلیت‌فروشی بشود. حال در این میان می‌خواهید سینمای دفاع مقدس

و انجمن انقلاب و سینمای دفاع مقدس هم برنخورد. به خدا و پیغمبر (ص) و امام حسین (ع) هم برنخورد، و تازه خودمان را هم با فیلم مطرح کنیم. با این حساب دیگر به فیلم‌ساختن هم نمی‌رسیم. خودم را مثال می‌زنم. هر جای فیلم من اگر «من» من کنار برود، در ادامه به فیلم خوبی خواهیم رسید. این من‌هاست که سینمای ما را تخریب کرده است.

بعد از بیست سال دیگر ابزار سینما را می‌شناسیم و هر چقدر هم کندذهن باشیم می‌دانیم که سینما چیست. چرا فیلم اسپیلبرگ خوب از آب درمی‌آید؟ چون در یهودیت خودش محکم و استوار است. در این‌که می‌خواهد فیلمی بسازد که پر فروش شود، محکم و استوار است. یعنی شاخص‌هایش برایش اهمیت فراوانی دارند، پس می‌داند چه کار کند. ولی ما از همان ابتدا نمی‌دانیم چه کاری می‌خواهیم انجام دهیم.

آقای طالبی، پراکنده‌گی صحبت‌های شما مخاطب را دچار اشکال می‌کند. بحث ما در مورد دفاع مقدس است و تعریفش هم به همین موضوع مربوط می‌شود. به نظر من بیش‌تر این فیلم‌هایی که شما به‌عنوان فیلم‌های دفاع مقدس قبول دارید، قابلیت مطرح‌شدن ندارد و هستند افرادی که هنوز نان ساختن آن فیلم‌ها را می‌خورند.

اگر کسی بخواهد اسکناس جعل کند، هیچ‌وقت اسکناس ۲۵۰۰۰ ریالی چاپ نمی‌کند، چون در اولین قدم خرج کردن گرفتار می‌شود. واقعیت وجود سینمای دفاع مقدس محفوظ، ولی اصلی وجود دارد که هر جا برکه‌ای وجود داشت، درخت و گیاه هرز هر دو سبز می‌شوند.

می‌خواهم بدانم که به نظر شما فیلم‌های دفاع مقدس قابل باور و قابل دفاعند؟

در حال حاضر در دنیای مدرن به سر می‌بریم. در جایی که همه برای کسی که کاری کرده دست می‌زنند ولی شما که کاری کرده‌اید کارستان؛ مورد تشویق قرار نمی‌گیرید. هنرمند نیاز به تشویق دارد. روح لطیف وقتی جواب نه می‌شنود آزرده می‌شود و برمی‌گردد. فرزندانم به من می‌گویند چرا مثل قاسم جعفری پول‌دار نیستی. شما که می‌توانی، پس این کار را انجام بده و پس از آن که پولدار شدی برو فیلم دفاع مقدس هم بساز. به آن‌ها گفته‌ام. اگر پول‌دار شوم نمی‌توانم به سمت ساختن فیلم‌های دفاع مقدس بازگردم این‌ها آمدند تا با ساختن فیلم و درآمدزایی سروسامانی به وضعیت زندگی‌شان بدهند و پس از آن به سمت سینمای جنگ بازگردند، اما نتوانستند. می‌خواستند در جشنواره‌ها مطرح شوند تا زیر تیغ سانسور قرار نگیرند.

اندیشه‌ای که می‌پرورانی روزی جلو امام خواهی ایستاد. اولین وجه دریافتی من از عالم هنر دستمزد و نگارش این فیلم‌نامه بود که به من پرداخت شد و تقریباً برابر یک سال حقوق دریافتی‌ام از سپاه محسوب می‌شد.

فیلم‌نامه دیگری هم نوشتم که در وزارت ارشاد مورد تصویب قرار گرفت. آن را به آقای شمقدری دادم. این نخستین آشنایی من با ایشان بود. قرار شد فیلم را بسازند که نشد. نامش «قطعه‌سپیده» بود که در نهایت به «ویران‌گر» تغییر نام یافت.

در آن زمان من در تهران مشغول فعالیت‌های مطبوعاتی با نشریه «سینما ویدئو» بودم. از طریق آقای علی‌مظهری - فرزند شهید مظهری - به آقای لاریجانی معرفی شدم. ایشان در آن زمان سرپرستی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را برعهده داشتند. وقتی تقاضای همکاری کردند، ضمن قبول آن گفتم باید اسلام را بر سینما حاکم کرد. عضو سه شورا شدم. شوراهای فیلم‌نامه، بازبینی و یک شورای دیگر که در خاطر من نیست.

در آن جا بر خورده‌های قاطع ما با فیلم‌نامه‌های غیراسلامی شروع شد. در خانه‌ای در تهران پارس می‌نشینیم و بحث می‌کردیم. تذکر

پس از رحلت امام به‌رغم بی‌گیری‌های من از بین رفت. بیست هزار تومان هزینه نگاتیوهای این فیلم را از آقای تخت‌کشیان به سفارش آقای شمقدری گرفته بودم. چون نتوانستم این پول را فراهم کنم، همسرم یک تکه از جهیزیه‌اش را فروخت تا بدهی خود را به آقای تخت‌کشیان پرداخت کنم. موضوع فیلم مربوط به شخصی بود که دوره‌گردی می‌کرد و کاسه، بشقاب می‌فروخت. شهرداری هم بساط او را به دلیل سد معبر جمع می‌کرد و این کار اعتراض این شخص را در پی داشت.

پس از آن فیلم‌نامه‌ای به نام «گدایان» را به رشته تحریر در آوردم. در قبرستان تخت پولاد اصفهان مرده‌شورخانه‌ای وجود داشت که از آن استفاده‌ای نمی‌شد. هر غذایی را که در اصفهان می‌گرفتند در این محل بازداشت می‌کردند. دو هفته را با آن‌ها گذراندم و از روی خاطرات و نوع زندگی‌شان فیلم‌نامه را نوشتم. بعد از ساخت نام آن را به «راه‌خل» تغییر دادم. حوزه هنری این فیلم را خرید. آقای مجیدی هم آن را خوانده بود. در مورد این فیلم بحث مفصلی هم با آقای مخملباف داشتم. آقای اسماعیلی هم پس از گفت‌وگوی زیادی که صورت گرفت به من گفت: با این



اتوبوس شب

بالادستی آن منافق، مسعود رجوی» تفاوت این دو تا خیلی زیاد است، مثل کسی که در این دنیای مدرن، از تمامی چیزهایی که می‌تواند به آن‌ها برسد دست‌می‌شوید و با هزاران رنج و مشقت به نفع دفاع مقدس فیلم می‌سازد. تازه سینماخانه تنها فیلم او را اکران نمی‌کنند، بلکه هم اذیتش می‌کنند و هم ابرویش را می‌برند. ارزش این آدم خیلی بیش‌تر از آن کسی است که فیلمی می‌سازد که همه مردم می‌روند و می‌بینند؛ فیلم دختر و پسری، یا فیلمی که سراسرش مسخره حاجی‌بازاری و آخوند و رزمنده است. پس فیلم‌ساختن درباره دفاع مقدس و ارزش‌ها توفیقی است که اولاً به هر کسی دست نمی‌دهد و ثانیاً اثر این توفیق ماندگار است.

من هم اعتقاد همین است؛ آقای طالبی. در عین ماندگاری آثار ارزشمند و ارزشی، سینمای دفاع مقدس مدت‌هاست که با رکود مواجه شده است و این رکود هم چنان ادامه دارد.

این نتیجه سیاست‌های سیاست‌گذاران است. خدای نکرده اگر حکومت، اسلامی نبود و مثلاً ما می‌خواستیم راجع به دفاع مقدس

را هم پایدار نگه‌دارید. می‌خواهم بگویم توفیق در ساخت چنین آثاری حرف اول را می‌زند. حالا کسی پیدا شده و فیلمی ساخته که خیل تماشاگران را به سالن‌های سینما کشانده است. خوب من این فیلم به‌ظاهر پربیننده را برای تان آنالیز می‌کنم تا مشخص کنم که این فیلم، ناب نیست. اگر قرار شد به قرآن چیزهایی اضافه کنی تا ابولهب جذب آن بشود که به‌درد نمی‌خورد. من اعتقاد دارم قرآن را همان‌گونه که هست محفوظ بدار؛ روزی تمام دنیا به سمت آن کشیده می‌شوند. نگاه من به فیلم‌هایم این‌گونه است. من پیغمبر نیستم و کلامم هم کلام الهی نیست. کوچک‌ترین فیلم‌ساز پس از انقلاب هستم که این‌ها را عنوان می‌کنم. همه این ارزش‌ها در یک فیلم جمع نمی‌شوند، چون این ابزار فاقد این گنجایش است و دوم این‌که کسی که باید این کار را انجام بدهد، وجود ندارد. یک «امام خمینی» می‌خواهد تا بر سینما مسلط باشد و اهالی سینما را درک کند.

بعد از عملیات رمضان در محضر امام گفتم: آقا خیلی شهید داده‌ایم. امام فرمودند این کسانی که شما می‌گویید شهید شدند، این‌ها ملائکه‌الله بودند که به شبه انسان درآمدند و شهید شدند. این جمله بسیار عجیبی است. این را یک انسان شاعر، فقیه و عارف و سیاست‌مدار نمی‌گوید بلکه جانشین حضرت ولی‌عصر (عج) می‌گوید. این جمله را برای من ترجمه کن. بین نگاه این بزرگوار چگونه است و نگاه دیگران چگونه؟ دیدن مکان‌هایی مثل تخت جمشید برای عبرت‌گرفتن خیلی خوب است. عمارت‌های بزرگ‌تر از آن چه ما صاحب آنیم از بین رفته است، فقط باید کمی دقت کرد.

پس به نظر شما، مسیر حرکت سینمای دفاع مقدس ما مسیر درستی است؟

این راه ادامه دارد. اگر حاتمی‌کیا رفت، یک حاتمی‌کیا دیگر می‌آید. این مسیر مستقیم است و هیچ‌گاه خالی نمی‌شود. الان فرزندان وجود دارند که بزرگ می‌شوند و جنبه‌های مختلف دفاع مقدس را آنالیز خواهند کرد. راجع به زندگی رزمندگان رمان می‌نویسند و هدایت دنیا را برعهده می‌گیرند. روزی که حضرت صاحب‌امیر (عج) آمد، اشاره می‌کند که یارانش این افرادند؛ آن‌هایی که جنگ کرده‌اند. دفاع مقدس آینده روشنی دارد. بعضی‌ها بر این باورند اگر طالبی قهر کند سینمای دفاع مقدس تمام می‌شود. ولی به شما می‌گویم که روحیه‌اش همیشه خواهد ماند. طالبی‌ها لطمه اول را به خود می‌زنند که از راه رستگاری خارج می‌شوند. خدا رحمت کند، رسول ملاقلی‌پور را یک‌بار به او گفتم: «چرا در فیلم پناهنده یک بسیجی به یک منافق می‌گوید، من و تو مثل همیم؛ در حالی که بالادستی‌های این دو نفر خیلی فرق دارند؛ بالادستی آن بسیجی حضرت امام (ره) است و

سینمای ایران تا حدود زیادی تغییر کرد. وقتی فیلم «بانو»ی داریوش مهرجویی توقیف شد، آقای لاریجانی در ملاقاتی به او گفت، تو حرف فلسفی داری یا مسأله‌ات مو و حجاب است؟ او گفته بود که حرف فلسفی دارد. ایشان هم گفته بودند بسیار خوب، چادری بر سر این خانم بکن و حرفت را هم بزن. ایشان هم خانه عروسکی ایسن و «پری» را ساختند. هر دو این نقش‌ها را هم خانم‌های چادری ایفا کردند. آقای لاریجانی به صدا و سیما منتقل شد و من هم سانسورچی باقی ماندم.

هر کسی مرا می‌دید می‌گفت: «این همان شخصی است که جلوی فیلمم را گرفته، سانسوریوم را رد کرده و با آن پلان را حذف کرده است.» تقریباً همه از من خاطرات تلخی داشتند.

تا این‌که منتقد شدیم. نقدهای مان را در کیهان چاپ می‌کردیم. از همین جا دیگر آدم بدی شدیم. البته در زمان آقای لاریجانی به چند پیشنهاد خوب عمل شد.

یکی این‌که گفتم باید ویدئو را به خدمت بگیریم. پیشنهاد «مؤسسه رسانه تصویری» را ارائه کردم. این پیشنهاد مورد موافقت مقام معظم رهبری و مجلس قرار گرفت. من هم معاون توزیع

می‌دادم که چه قسمت‌هایی از فیلم‌ها باید حذف یا تعدیل شود. در این بین «رد پای گرگ» اثر مسعود کیمیایی و فیلم‌نامه‌ای هم از محسن مخملباف بود که بادم هست در جلسات ما حضور داشتند و من به‌عنوان سخن‌گوی یک شورای ۱۲ نفره تمام نکات را به آن‌ها گوشزد می‌کردم و ذره‌ای هم از اصولی که به آن‌ها اعتقاد داشتم عقب‌نیشی نمی‌کردم، این بود که من آماج مستقیم تیرهای مخالفان قرار گرفتم. دیگر سانسورچی درجه یکی شده بودم و از همان جا پیشنهادهای رشوه شروع شد. در آن زمان هزینه خرید یک فیلم‌نامه مبلغی حدود دو میلیون تومان بود. پیشنهادهای یک و دو میلیونی به من به صورت غیرمستقیم می‌شد. اما باز هم کار خودم را ادامه دادم و ذره‌ای کوتاه نمی‌آمدم. اگر ایرادها برطرف نمی‌شد دوباره کار را عودت می‌دادم. خواست‌ها این بود که به نظر شما باید بی‌کم و کاست عمل شود. آن‌ها روند زندگی‌ام را هم می‌دیدند و از این‌جا بود که شایعات درست شد. عده‌ای فکر می‌کردند مأمور اطلاعاتی هستم، برخی می‌گفتند او نفوذی است و قس علی‌هذا.

به هرحال در آن سال‌ها حجاب در سینما درست شد و رنگ

سینمای دفاع مقدس امتحانی است برای کسانی که می‌گویند ما در دفاع مقدس شرکت داشته‌ایم. اگر راست می‌گوییم بگو یزید که بود؟ حسین که بود؟ آیا درست است که بگوییم یزید هم آدم بدی نبود؟ یا مثل نف سر بالا بگوییم که مین‌ها را خودمان کاشتم؟!



همین صورت. خیلی از این افراد در خارج از کشور خانه خریده‌اند، اصلاً با انقلاب نیستند، وقتی می‌روند به آن طرف کراوات می‌زنند. من همین حرف‌ها را می‌زنم که می‌گویند طالبی تندروست. برعکس، من این‌ها را تندرو می‌دانم. این‌ها ما را می‌خواهند. سینمادار به خاطر این که فیلم آقای فرمان‌آرا را به او ندادند، دو روز سینمایش را تعطیل کرد و گفت من اصلاً هیچ فیلمی را نمایش نمی‌دهم. اما اگر فیلمی راجع به انقلاب اسلامی به آن‌ها بدهیم و فروشش تضمین شده هم باشد حاضر نیستند آن را اکران کنند، بهانه می‌آورند که سینمای ما یک مکان روشن‌فکری است، فیلم باید از جامعه مدنی و جان لاک حرف بزند تا مورد قبول واقع شود. اگر در فیلمی حرف از «امام حسین (ع) و امام خمینی (ره) و انقلاب و جبهه و سیدحسن نصرالله و ضداسرائیل و اسرائیل باید از بین برود و از صفحه روزگار محو شود و پرچم لا اله الا الله باید بر بالای کاخ سفید باشد» و این‌گونه شعارها باشد می‌گویند این فیلم‌ساز دیوانه است.

البته آقای طالبی، می‌بینیم همان سینماگری که می‌گوید اعتقاد باید مبتنی بر آپوزیسیون ما باشد، فیلم اخراجی‌ها را نمایش می‌دهد. این جاست که باعث درد و اندوه ما می‌شود.

راجع به فیلم اخراجی‌ها باید مصداق بیاوریم. شما می‌خواهید با مصداق صحبت کنیم؟

من چند فیلم را نام بردم؛ مثل «روز سوم»، «پاداش سکوت»، «توبوس شب» و «دست‌های خالی». ضمن آن که به اخراجی‌ها هم اشاره کردم.

ببینید، شما بروید از آقای حسن اسلامی، رئیس سیمافیلیم، بپرسید که این فیلم را که شما ساخته‌ای، چرا پول بیت‌المال را برای آن هزینه کردی؟ ببینید، وقتی با آقای مسعود دهنمکی مصاحبه کردم، خیلی‌ها با من تماس گرفتند و به خاطر این مصاحبه، به من اعتراض کردند. البته خود آقای دهنمکی بعداً گفت که همه با او مصاحبه کرده‌اند. حرف این جاست که ایشان سابقه جبهه و جنگ و خاطراتی از آن زمان داشتند که آن را در قالب سینمایی و ژانر خنده روی پرده سینما بردند. مثل جمله‌ای در فیلم که می‌گوید: «حاجی نری اون جا به من خیانت کنی، می‌گن اون جا کمک‌های جنسی می‌کنن». این‌ها توهین به همه است و من به او گفتم این عبارت «کمک‌های جنسی می‌کنن» عبارت زشتی است. این دیالوگ زشتی است که در دهان

فیلمی بسازیم؛ ما می‌شدیم اپوزیسیون و باز جلوی مان را می‌گرفت. آن وقت در غربت، فیلم می‌ساختیم و خیلی هم قشنگ از آب در می‌آمد. به نظرم در آن باید یقه دولتی‌ها را بگیریم. مشکل این است که همین ابوالقاسم طالبی این که این جا نشسته، اگر فردا وزیر ارشد بشود؛ یک‌دفعه آن طرفی می‌شود و عشقش می‌کشد که چون فلان هنرمند طاغوتی از او تعریف کرده و فردی فرهیخته و فرزانه‌اش خوانده است؛ دلش غنچ می‌زند می‌بیند؟ مشکل ما خودباختگی است. در دوره وزارت مهاجرانی هم این مشکل را داشتیم. الان هم ممکن است وزیر ارشد - صفار هرنی - تا آن جا که اطلاع دارم، از سینمای دفاع مقدس خیلی دفاع کنند و دل‌شان می‌خواهد که سینما فعال باشد. من مشکل از ناحیه جناب صفار هرنی نمی‌دانم؛ از چشم معاونت سینمایی ایشان می‌بینم. مشکل، بدنه تشکیل دهنده این سینماست که می‌خواهد از این هنر دفاع کند. ببینید، وزیر از وقتی که وزیر می‌شود می‌گوید این هم فلان مبلغ پول برای این که فیلم دفاع مقدس بسازید. در مرحله بعدی آن کسی که باید سینمای دفاع مقدس را تشریح کند از نقطه نظر او مصداق این سینما می‌شود مثلاً فلان فیلم. اگر او خودش آدم فرهیخته، فرزانه، جبهه رفته‌ای باشد، سینما هم می‌شود مثل خودش. ما با این بدنه مشکل داریم؛ چون با سینمای دفاع مقدس همراه نیست؛ با سینمای انقلاب نیز به

آن را به ما همتا تبدیل کنیم. زمینی در اصفهان داشتیم که آن را فروختم و با سرمایه آن نشریه سینما ویدئو را منتشر کردم. جرقه‌های امید زده شد. به همه اعلام شد که صدایی جدید در راه است. در پیش شماره سوم مصاحبه‌ای از ایرج قادری با تیتراژ «یک سینه سخن» چاپ شد. علی‌رضا بادل و هادی کریمی این کار را کردند و خوب آن را من خوردم. خیلی‌ها گفتند که پس تفکر، تفکر ایرج قادری است. و تا سال‌ها غیر از این حرف دیگری وجود نداشت که به ما بزنند. من جزء گروهی بودم که از اصفهان برای تحویل اسرا به مزر رفتیم. حدود یک‌ماه هم در آن جا ماندم و با اسیران به اصفهان برگشتم. سی روز هم در قرنطینه بودم و تقریباً با همه آن‌ها مصاحبه کردم. فیلم‌نامه‌ای از این حرکت خلق شد. نامش را «بازگشت پرستوها» گذاشتم. برای آقای طالب‌زاده پروانه ساخت گرفتیم. ولی ایشان آن را نساخت. شعبان علی‌اسلامی تهیه‌کننده این کار پیشنهاد ساخت آن را به خودم داد. در ساخت فیلم «بر بال فرشتگان» شمقدری من مشاور، فیلم‌نامه بودم.

مؤسسه رسانه‌های تصویری شدم و باقی دشمنی‌ها با من از آن جا شکل گرفت. اتحادیه تهیه‌کنندگان درخواست کرده بود. همه امتیاز ویدئو کلوب‌ها را به آن‌ها بدهیم. مخالفت کردم و گفتم این امتیاز به کسانی تعلق می‌گیرد که در جبهه حضور داشته‌اند. شکایتی از من تنظیم کردند و آن را به مجلس بردند. مسأله‌شان این بود که شرط حضور در سپاه و ارتش هم، جبهه رفتن نیست؛ ولی این آقا شرط پذیرش درخواست مؤسسه را زمان حضور در جبهه گذاشته است. تا آن که با شهید ابوترابی جلسه‌ای برگزار کردم و شرکتی برای حمایت از آزادگان - شرکت احراز - تأسیس شد و امتیاز مؤسسه رسانه‌های تصویری را به آن‌ها دادم. پیشنهاد دیگر من انتشار یک نشریه جدید سینمایی بود که مورد موافقت قرار گرفت. گفتم باید نشریه‌ای سینمایی منتشر شود که حزب‌اللهی باشد. زمانی که آقای لاریجانی به صدا و سیما رفت، وزیر وقت از شاد با تقاضای ما موافقت کرد ولی پیشنهاد داد که از فصل‌نامه شروع و پس از رسیدن به خواسته‌ها و موفقیت‌های خود

این زن چادری گذاشته‌ای. گفت این‌ها جوک است. گفتم، بله، سیمیا و مینا هم جوک بود؛ اما مگر قرار است ما جوک‌های مان را به فیلم تبدیل کنیم و در یک جمع مردانه بنشینیم و تعریف کنیم و حسایی بخندیم؟ حالا ما این را می‌گذاریم به حساب این که کار اولش بوده. باید منتظر بمانیم ببینیم در فیلم‌های بعدی‌اش چه می‌کند. جلوی این کار را نمی‌توان گرفت. آقای حاتمی‌کیا هم فیلم ساخته، برادران بهمنی هم ساخته‌اند، آقای درویش هم همیشه پرخرج‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما را ساخته، مرد خوبی هم هست. خودش تهیه‌کنندگی فیلم‌ها را به دست می‌گیرد و از همه پول می‌گیرد، آخرش هم نمی‌دانم چه کار می‌کند. خدا ان‌شاءالله برای همه‌شان خیر و خوبی بخواهد که این قدر برای سینمای دفاع مقدس دارند زحمت می‌کشند. آقای حاتمی‌کیا هم همین‌طور. ایشان هم فیلم می‌سازد و در آن می‌گوید می‌خواستم درام درست بشود. در فیلم‌نامه اولیه «به نام پدر» مین‌ها را عراقی‌ها کاشتند و پدر به بچه‌اش می‌گوید اگر من نبودم تو هم از جنگ ضربه می‌خوردی. بعد ناگهان دیدیم فیلم‌نامه عوض شد و مین عراقی‌ها را ایرانی‌ها کاشتند؛ چون فیلم به دست بخش خصوصی سپرده شد و کس دیگری پول ساختش را داد. آن خاتمی که بچه‌اش شهید شده، روز قیامت یقه آقای حاتمی‌کیا را می‌گیرد و می‌گوید بچه من مین نمی‌کاشت، بچه من مین خنثی می‌کرد. چرا این کار را کردی؟ بالاخره در آن دنیا باید حساب پس بدهی. امیدواریم روزی برسد که آقای حاتمی‌کیا صددرصد فیلم دفاع

مقدس بسازد. منتها می‌گوید که تعریف من از دفاع مقدس با تعریف تو از این لفظ فرق می‌کند. اما فراموش نکنیم که همه این کارها را باید بعداً جواب بدهیم. همان‌طور که اعضای بدن حساب پس می‌دهند، مثلاً از بازوها سؤال می‌کنند که تو خیر رساندی یا نه؟ از چشم‌های انسان سؤال می‌کنند، از علم حساب می‌کشند، و از خیلی چیزهای دیگر. حالا شما هم با اسم سپاه و دفاع مقدس آمدی. نمی‌توانی آن را از زندگی‌ات پاک کنی. هر جور هم توجیه کنی بی‌فایده است. شما در سپاه درجه ستوانی داشتی، از همان سپاه و امکاناتی مثل بیمه‌اش استفاده کرده‌ای. الان هم تو را از طرفداران جمهوری اسلامی می‌شناسند. شما نباید از طرفی خود را طرفدار امام معرفی کنی و از طرف دیگر کلامی بگویی که قلب امام (ره) را به درد می‌آورد. امام اصلاً راضی نیست. نباید بگویی قرائت من از امام این است. آقای درویش هم فیلمی می‌سازد که شما دوست نداری. آقای دهنمکی هم فیلمی می‌سازد که ممکن است عده‌ای از آن خوش‌شان نیاید. ما پانزده نفریم که در این عرصه باقی مانده‌ایم. آقای دهنمکی هم به‌تازگی به جمع ما پیوسته‌اند. اگر این‌ها حرف اول مرا به نفع دفاع مقدس زدند، از توفیقی است که خدا به آن‌ها داده.

«گوهر پاک نباید که شود قابل تفویض

و نه هر سنگ و گلی لوطی و مرجان نشود»

آقای طالبی، برای تغییر فضای بحث، به این مقوله بپردازیم که فرمودید نمی‌توان استقبال مخاطب را معیار خوب یا بد بودن

در فیلم‌نامه اولیه «به نام پدر» مین‌ها را عراقی‌ها کاشتند و پدر به بچه‌اش می‌گوید اگر من نبودم تو هم از جنگ ضربه می‌خوردی. بعد ناگهان دیدیم فیلم‌نامه عوض شد و مین عراقی‌ها را ایرانی‌ها کاشتند



فیلم «آقای رئیس جمهور»، با نام اولیه «روزنامه‌نگار» که مربوط بود به وقایع دوم خرداد و دیدگاه‌های جامعه مدنی به‌جای انقلاب اسلامی را ساختم. «نغمه» کار بعدی من بود که از مضمونی عاشقانه بهره داشت؛ در عکس‌العمل به عاشقانه‌هایی که دیگران می‌ساختند. در ملاقاتی با رهبر معظم انقلاب و فرمایش ایشان در خصوص عدم ساخت فیلم و مستند راجع به حمله آمریکا به افغانستان و عراق؛ «عروس افغان» و «جنگ کودکانه» را ساختم. پس از آن سه سال مشغول کار بر سر پروژه سینمایی «دست‌های خالی» شدم. مجله سینما ویدئو سیزده سال است که منتشر می‌شود. چون به ماهنامه تبدیل شد می‌خواستیم از خیر جایش بگذریم که دوستان دوم خردادی شباهه کردند پول‌هایی که به طالبی می‌رسید، متوقف شده است و او می‌خواهد نشریه‌اش را تعطیل کند. ما هم منصرف شدیم و ادامه دادیم. البته فاز مطبوعات برای من تمام شده است و من حرفه‌هایی را که باید می‌زدم در نشریه‌ها عنوان کرده‌ام. ■

گزارشی هم نقل کردیم مبنی بر این که فروغ فرخزاد فیلم‌ساز نبوده و فیلم‌های او را ابراهیم گلستان می‌ساخته است. عکسی هم که از او وجود دارد عکسی است که در یکی از دیدوبازدیدهایش روی کرین نشسته و گرفته، این مطلب اعتراض خیلی‌ها از جمله ناصر صفاریان - نویسنده روزنامه سلام - را به دنبال داشت. پس از انتشار این گزارش در مورد فروغ فرخزاد در مقاله‌ای نوشتند: «صبح که از خواب برمی‌خیزی باید مواظب باشی که سگ پاچات را نکیزد» و اشاره‌ای هم به نشریه ما کرده بود.

در دانشگاه رشته حقوق را به زحمت تمام کردم و روزگاری که در شوروی فیلم‌نامه بودم با افراد زیادی بحث داشتیم. وقتی آقای اسلامی تمایل به همکاری پیدا کرد فیلم «ویران‌گر» را با همکاری هم ساختیم ولی پانزده دقیقه فیلم را درآوردند. بعد از آن با آقای فاشتی و خانواده‌اش درگیر شدم. ما در خصوص کار همه نقد نوشته بودیم و فیلم‌نامه‌های زیادی را هم تصویب نکرده بودیم. چه فیلم‌های زیادی که در شوروی بازبینی وجود داشت و باید اصلاح می‌شد. در زمان اکران فیلم در سینمای مطبوعات، آن را در زمان اکران هو کردند. حلقه‌های فیلم جابه‌جا شد و هنوز نفهمیده‌ام چرا این اتفاق افتاد - فیلم را درست کردیم و برگرداندیم برای اکران سگ‌کاش بعد، مردم سوت می‌زدند، می‌خندیدند و هو می‌کردند. روزنامه سلام نزدیک به بیست شماره علیه من و فیلم‌ام مطلب نوشت که من شکایت کردم ولی در نهایت صلح کردیم. راجع به سیمافیلم مطلبی نوشتیم مبنی بر این که افراد در پی ضایع کردن حق امام حسن (ع) هستند. امام حسن در زندگی و شهادت مظلوم بود. سیدغلام‌رضا موسوی، آقایان پورنجانی و حیدری را تحریک کرد که شکایت کنند، ولی پس از رفتن آونده‌های زیادی که به دادگاه داشتیم تیرنه شدم. نخستین فیلم من در اصفهان و تهران اکران شد. پس از آن مشاور آقای ضرغامی شدم. سرنیال «بازگشت پرستوها» را در نوزده قسمت ساختم پس از آن

زیرا رزمندگان ما قداست داشتند، و در راه مقدسی قدم گذاشتند، هدفشان مقدس بود. من این مفاهیم را در قالب تئوری و به شکل مقاله نوشته و بیان کرده‌ام. عمری است که درباره دفاع مقدس نوشته‌ام. اما وقتی به حال مرگ افتادم کسی نیامد بگوید مقالاتت را بده چاپ کنیم. حتی آن‌هایی را که به نفعشان هم هست چاپ نکرده‌اند.

درد سینمای ما همین است آقای طالبی.

من این کارها را برای تقدیر انجام ندادهم. خدا به من لطف کرده به این چیزها بی‌اعتنا باشم. وقتی کسی به این مرحله می‌رسد در حالتی شبیه مستی فرو می‌رود، امام حسین (ع) او را جزء آدم‌های خودش به حساب می‌آورد. هر کسی هم با او نامهربانی کند به دل نمی‌گیرد. بالاخره این دنیا و عمر ما تمام می‌شود. اگر امروز با این سکنه از دنیا نرفتیم، سکنه بعدی کار را تمام می‌کند. مگر ملاقلی پور می‌دانست چنین روزی می‌میرد؟ اگر در روز تولدش به او روز مرگش را از پیش می‌گفتند، شاید خیلی از فیلم‌ها را نمی‌ساخت. چون آن وقت نیازی نداشت خودش و توانایی‌هایش را ثابت کند. کار بعضی از ما این شده که به دیگران حالی کنیم که ما می‌توانیم فیلم مثلثی بسازیم. ولی چرا ما دنبال این ثابت کردن‌ها هستیم؟ این‌ها که عددی نیستند که ما بخواهیم خودمان را به آن‌ها ثابت کنیم. در برنامه «مثلث شیشه‌ای» همین مطلب را گفتم. این پارکت و مبلمان را مؤسسه شهید آوینی آوردند و گرنه یک تخته فرش درجه‌دو را که در زمان عقده‌مان داده بودند زیر پا انداخته بودیم. کمی که وضع‌مان خوب شد فرش درجه‌یک انداختیم و دوتا متکا هم می‌گذاشتیم پشت‌مان، کفش‌های‌مان را هم درمی‌آوردیم و هر وقت هم کمرمان درد می‌گرفت دراز می‌کشیدیم. خانمی از سینماگران روزی آمد و گفت اگر ریا نباشد خیلی عالی است.

یکی نبود به این حاج‌خانم بگوید که جناب‌عالی چه کسی هستی که من بخواهم برای شما ریا کنم؟ اگر ریا کنم چه چیزی به دست می‌آورم؟ این را می‌گویند ایثار. ابتدای انقلاب وقتی کسی می‌گفت من مذهبی‌ام، حسابی تحویلش می‌گرفتند، زمین به او می‌دادند، رسیدگی می‌کردند. الان اگر کسی بفهمد آدم مذهبی هستی، فکر می‌کنند آنتن هستی، و سعی می‌کنند او را طرد کنند. کسی که می‌خواهد با من فیلم بسازد و من با او همکاری کنم عزا می‌گیرم، صدجا استعمال می‌گیرد، از همه‌جا سؤال می‌کنند که ما برای کار با طالبی باید چه کار کنیم؟ و بعد که همکاری‌شان را با من شروع کردند در جریان کار می‌فهمند من چه خصوصیتی دارم و منی گویند ما اصلاً راجع به تو این جور فکر نمی‌کردیم. من موقع کات‌دادن تصویربرداری در حین ساختن فیلم می‌گفتم: «صلوات». اولین کسی بودم که می‌گفتم: «کات، صلوات». ۵ روز اولی کار فیلم‌برداری این ذکر را تکرار می‌کنم، در پنج روز دوم عوامل یاد می‌گیرند و صلوات می‌فرستند. از هر پلاستی که خوشم بیاید، صلوات می‌فرستم، وقتی خسته می‌شوم، صلوات می‌فرستم. اگر سه‌هزار پلان بگیرم می‌شود سه‌هزار صلوات. پس کار من متبرک به سه‌هزار صلوات می‌شود. این از لطف خداست، حالا شما می‌خواهی بگویی من دارم ریا می‌کنم؟ هر ثوابی که به من می‌دهند همه را به تو هدیه می‌کنم. شما برو بگو درود بر جان لاک»، درود بر جرج بوش، درود بر کویر. جای ریاکاران مشخص است؛ آن‌ها هم فرصت‌طلبند. جای همین آقای دهنمکی هم مشخص است. من نمی‌خواهد فیلم او را رد کنم، اما فیلمش در حدی نیست که وزیر بیاید از آن دفاع کند.

انسان‌ها قبل از آن که وزیر بشوند دارای حس و ذائقه‌ای هستند. ذائقه این وزیر هم فیلم اخراجی‌ها را می‌پسندد. شاید فردا از فیلم دیگری خوشش بیاید.

آقای طالبی، به‌عنوان مثال، در جشنواره فیلم فجر ۲۵، پنج شش فیلم درباره دفاع مقدس با دیدگاه‌های مختلف به نمایش در آمد. یک طیف فیلم «روز سوم»، یک طیف فیلم «پاداش سکوت»، یک طیف فیلم «اخراجی‌ها» و یک طیف فیلم



کار قرار داد. به گفته شما برای این که بفروش‌بودن فیلمی را نشان بدهیم می‌توانیم یک میلیون خواهر یا برادر بسیجی را برای تماشای آن بیاوریم. پس بفرمایید برای پر مخاطب شدن این سینما باید چه کرد؟

من معتقدم که انجمن سینمای دفاع مقدس باید مخاطب واقعی خودش را پیدا کند؛ یعنی جذب ذائقه مردم به سمت این نوع سینما جزء وظایف انجمن است، طوری که در سال نزدیک به دویست میلیون نفر چنین فیلم‌هایی را ببینند این سینما در سال ۱۳۸۵، هفتاد و دو میلیون مخاطب داشته، به عبارتی هفتاد و دو میلیون بلیت فروخته‌ایم. در حال حاضر این رقم به چهارده میلیون بلیت رسیده است. از نظر بعضی‌ها این آمار غلط است چون در زمانی که در فارابی بودم می‌گفتند یازده میلیون فروش داشته است. این عدد برای کشور هفتاد و دو میلیون اصلاً افتخار نیست. جمعیت فهیمی نزدیک به بیست سی میلیون نفر از مردم کشور ما با سینما قهرند و عطای سینما را به لقایش بخشیده‌اند. اوایل انقلاب این‌طور نبود، مردم هر موقع وقت آزاد پیدا می‌کردند می‌گفتند برویم سینما. ولی الان سینما را جزء تفریحات سالم نمی‌دانند. ما باید فضای سینما را سالم کنیم آن وقت ژانر دفاع مقدس هم جایگاه خودش را پیدا می‌کند. منظورم این است که بستر صحیحی برای این کار نداریم. این طرف همه می‌گویند سینمای دفاع مقدس مخاطب ندارد. پس چرا سینمای حسین فرحبخش مخاطب دارد و هنوز که هنوز است یک خارجی می‌آید عاشق پسر ایرانی می‌شود و می‌رود با هم دیزی می‌خورند؟ در فیلم «مهمان» می‌بینی که به جای محمدعلی فردین، آقای امین حیایی ایفای نقش می‌کند. سینمای «عشق مثلثی» جواب می‌دهد، چه متعلق به صد سال پیش باشد یا همین هفت، هشت سال پیش. نمونه‌اش تایتانیک که پر فروش‌ترین فیلم تاریخ سینما شد و ماجرایش هم یک عشق مثلثی بود. در تاریخ سینما کسبی نیامده راجع به ایثار، مفاهیم دینی و انقلاب اسلامی فیلم بسازد.

باید بین این دو مرزی قائل شویم. ویت کونگی که در ویتنام از مملکتش دفاع می‌کرد، فردی بود کمونیست که عقیده‌ای به خدا نداشت. آیا دفاع چنین رزمندگانی را باید مقدس تلقی کنیم؟ کسی باید به این سؤال جواب بدهد. متأسفانه حتی در مرحله تئوری نیز این سؤالات هنوز بی‌پاسخ مانده. برای آن ویتنامی‌ها دفاع از خاک‌شان افتخارآمیز است.

من می‌گویم وقتی یک ویت‌کونگ می‌توانست یک آمریکایی را بکشد از مرگ او لذت می‌برد، ولی رزمندگان ما از کشتن لذت نمی‌بردند.

سینما دار به خاطر این که فیلم آقای فرمان‌آرا را به او ندادند، دو روز سینمایش را تعطیل کرد و گفت من اصلاً هیچ فیلمی را نمایش نمی‌دهم. اما اگر فیلمی راجع به انقلاب اسلامی به آن‌ها بدهیم و فروشش تضمین شده هم باشد حاضر نیستند آن را اکران کنند

«دست‌های خالی» را پسندیدند. من هر یک از این‌ها را یک طیف می‌دانم. نظر شما چیست؟

این‌ها طیف نیستند. ما در شرایطی انقلاب کردیم، بعد جنگ اتفاق افتاد، بعد آقای خاتمی آمد و پشت سرش مدرنیته و روزنامه‌های زنجیره‌ای که ذائقه‌ها را تغییر دادند. حالا هم کسی به نام احمدی‌نژاد آمده و می‌خواهد ما را به فضای ۱۳۶۰-۱۳۵۷ برگرداند. یک عده حالت زلمه‌ای به خود گرفته‌اند، یعنی تفکرات زلمه‌ای دارند. در هر ظرفی که می‌ریزی به شکل همان ظرف درمی‌آیند.

ناگهان می‌بینیم هم دفاع مقدس در اثرشان است، هم این فکر و هم آن فکر. قوام و دوام فکری ندارند: من این‌ها را آدم‌های متفکری نمی‌دانم. شرایط به گونه‌ای بوده که فیلم‌نامه فلان فیلم را تصویب و برای آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. حالا اگر فیلم‌نامه دیگری را تصویب می‌کردند مشخص است که فیلم دیگری با محتوای متفاوتی ساخته می‌شد. ما باید خط قرمز داشته باشیم ولی عبور از خط قرمزها همیشه جذابیت دارد. قبلاً استفاده از بعضی دیالوگ‌ها در فیلم‌ها ممنوع بود، اجازه نمی‌دادند زن با استرچ بیاید بیرون، زن در فیلم‌های سینمایی نمی‌زدند. حالا اجازه می‌دهند که بزنند. اجازه نمی‌دادند زن در فیلم‌ها سیگار بکشد، حالا اجازه می‌دهند. کسی اجازه نقد رزمنده‌ها را نداشت، نمی‌گذاشتند کسی به رزمنده‌ها بخندد و حالا این کار مجاز است. به هر حال هرگاه خط قرمز را عقب‌تر ببرند عده‌ای در دام آن می‌افتند. من در مدیریت سینما و پشت‌صحنه معتقد به برنامه‌ریزی، توطئه و خط فکری‌ام. یک عده‌ای هم ممکن است بگویند که خودت هم اهل توطئه‌ای، مسأله‌ای نیست. زمان می‌گذرد. نهج‌البلاغه متعلق به دیروز نبود، به‌درد امروز و فردا هم می‌خورد. امروز در این مصاحبه حرف‌هایی می‌زنم که یک روز به‌عنوان سند علیه من استفاده خواهد شد. ما همه در معرض امتحان هستیم. قسم می‌خورم دفاع مقدس و سینمای آن حتی وقتی دست یک پیرزن را می‌گیریم و از خیالان رد می‌کنیم به‌خاطر این است که بنده‌ها شناخته شوند. شاید کسی ریاکارانه دست آن پیرزن را بگیرد و از جلوی مردم عبور دهد و یکی دیگر هم از روی اخلاص. خدا این‌ها را می‌بیند. اعمال ما در همین دنیا تأثیر می‌گذارد. برای این‌که سینمای دفاع مقدس به توفیقاتی برسد باید در خودش اتفاقی بیفتد. الان هاله‌ای از روشن فکری بچه‌های ما را در برگرفته است، حتی در همین انجمن سینمای انقلاب و دفاع مقدس. شما اگر فکر می‌کنید در زمینه فیلم‌های دفاع مقدس باید به تولید انبوه برسیم مثلاً سالی پنج‌هزار فیلم در این ژانر بسازیم، باید دعای دل‌سوختگان، دعای آن پدر و مادر، دعای آن آدم مخلص عابد و زاهد، دعای شهید پشت سرمان باشد. آن وقت این اتفاق می‌افتد. اگر بخواهیم به این قضیه از بُعد صنعتی نگاه کنیم، پس آقای شرف‌الدین باید جایش را به آقای فرح‌بخش بدهد تا فیلم دفاع مقدسی بسازد و بعد خواهیم دید که زن‌ها مقابل سینما صف می‌کشند و مردم هم می‌خندند و دفعه بعد هم که خواستیم با آمریکا بجنگیم این جور می‌جنگیم.

قبول دارم برای حرف‌هایی که می‌گویید سند و مدرک دارید. می‌خواهم بگویم از پنج فیلمی که در جشنواره اکران شد، در سه مورد خط قرمزها را عقب زده بودند؛ نمونه‌اش پاداش سکوت، دست‌های خالی، و حتی اخراجی‌های ده‌نمکی است که سه نوع خطر را شامل می‌شد. اتوبوس شب هم که به نوعی نگاه انسان‌گرایانه‌ای به جنگ داشت و در فیلم هم می‌گوید که جنگ بین ایران و عراق نبوده، بلکه بین دو حزب بعث و جمهوری اتفاق افتاده است که این تحریف تاریخ است. روز سوم هم که یک کمدی است.

در جشنواره استانی، فیلمی دیدم به نام روز سوم. در آن جشنواره وظیفه داوری به من محول شده بود. با آن دختر و آقا مصاحبه کردیم. این‌ها هیچ کدام اصل نبودند و فقط نقش بازی می‌کردند. اسم فیلم را هم گذاشته بودند روز سوم. ظاهر آقای سجاده‌چی آن فیلم را دیده و فیلم‌نامه‌اش را نوشته بود. بعد هم این‌ها رفتند و چیز دیگری



اخراجی‌ها

وقتی یک بیت‌کونگ می‌توانست یک آمریکایی را بکشد از مرگ او لذت می‌برد، ولی رزمندگان ما از کشتن لذت نمی‌بردند زیرا رزمندگان ما قداست داشتند، و در راه مقدسی قدم گذاشتند، هدفشان مقدس بود

ساختند. عده‌ای هم از آن خوش‌شان آمد. محمدحسین لطیفی یک آدم صنعت‌کار و کارمند سینماست. به آدم کارمند می‌گویند امروز به این پرونده برس و فردا به آن پرونده. منظورم این است که همه کاری می‌کند. انسان بدی هم نیست، نماز خوان و معتقد است. بعضی‌ها می‌گویند توکلش خیلی بالاست، فیلم که می‌سازد درست از آب درمی‌آید. برای ساخت سزیال وفا که به لبنان رفت اصلاً فیلم‌نامه نداشتند. شب‌ها می‌نوشتند و روزها کار می‌کردند. این آدم پیش خدا آبرویی دارد که کارش این‌طور نتیجه می‌دهد. آن هم سرنوشت روز سوم. پس وقتی می‌گویم جریان در کار است در برجسته کردن یا کوبیدن آدم‌ها نقش دارند که آن‌ها یا دیده بشوند و یا خسته بشوند و بمیزند، بی‌راه نمی‌گویم. فیلم من با دیالوگ «مگر خاطر خواهی گناهه» شروع شد، بعد شد «به نام فرزند» که می‌خواستیم به هر شکلی شده با فیلم «پدر» تعارض داشته باشیم. بعد شد «گناه فرزند»، و بعد «به کدامین گناه». سرانجام «دست‌های خالی» را برایش انتخاب کردیم. واقعاً دست‌های خالی بود و کاری هم نمی‌شد کرد.

خسرو شکیبانی بازی درخشانی داشت. خودش گفت: «سالی سه، چهار تا فیلم بازی می‌کنم، اما برای این کار از وجودم مایه گذاشتم، با دلم کار کردم و جایزه هم گرفتم اما نمی‌دانم چرا من را ندیدند.» گفتم برای این‌که اسمت کنار اسم من بود. باور کنید دفاع مقدس نیز همین حکایت را دارد. در طول سال یک همایش برگزار می‌شود که به نقدهای مربوط به دفاع مقدس جایزه می‌دهد. تنها مجله‌ای که راجع به دفاع مقدس ویژه‌نامه درآورد من بودم. اما کسی اعتنایی نکرد. شاید عیب و ایراد از نیت من باشد که خاص نیست، والا همه که خراب نیستند. ان‌شاءالله خدا ما را خالص بفرماید. کار ما اشکال دارد. البته اگر بخواهیم به این قضیه فکر کنیم پس باید ارزش‌ها را در انجمن سینمای دفاع مقدس و روایت فتح تعطیل کنیم و برویم دنبال کار دیگری. باید بنویسیم و از خدا کمک بطلبیم. من به حج مشرف شده‌ام. به خدا عرض کردم خدایا با یک عنایت تو حافظ به آن مقام و منزلت رسید. به من هم عنایتی بفرما، یک حافظ به سینمای دفاع مقدس بده. آن وقت ببین با درست شدن ما چه چیزهایی از سینمای بیرون می‌آید.

سینمای دفاع مقدس امتحانی است برای کسانی که می‌گویند ما در دفاع مقدس شرکت داشته‌ایم. اگر راست می‌گویی بگو یزید که بود؟ حسین که بود؟ آیا درست است که بگویم یزید هم آدم بدی نبود؟! یا مثل تف سر بالا بگویم که مین‌ها را خودمان کاشتیم؟! ■